

دو احتمال

گفتیم امام سجاد(ع) فرمودند: «وَأَمَّا حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَأَنْ تَسْتَوْفِيَهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ»، حق نفس تو و آن هویت انسانی و خود انسانی بر تو این است که آن را در طاعت خدا و در مسیر اطاعت و بندگی خدا قرار دهی. یعنی وجودت را در این مسیر قرار دهی و همه وجودت در این مسیر قرار بگیرد. بعد فرمود: «فَتَوَدَّى إِلَيَّ لِسَانِكَ حَقَّهُ وَإِلَيَّ سَمْعِكَ حَقَّهُ...». کآن می خواهد بفرماید برای اینکه وجود خودت و نفس خودت را کاملاً در این مسیر قرار دهی، باید حق اعضا را هم ادا کنی. این به دو نحو قابل ذکر است؛ یک وقت شما می گوئید این نتیجه قهری آن است؛ یعنی وقتی شما همه وجودت را در راه خدا قرار دهی، پس آن وقت همه اعضای تو در آن مسیر قرار می گیرد. احتمال دوم این است که بگوئیم همه وجودت را در این مسیر بگماری که اگر بخواهی این کار را بکنی، پس باید حق همه اعضا را ادا کنی که اگر حق همه اعضا را ادا کردی، آن وقت خودت را کاملاً در مسیر طاعت و بندگی خدا قرار داده ای. صرف نظر از این دو احتمال و اینکه ارتباط و اتصال اداء حق اعضا را با اداء حق نفس، از قبیل احتمال اول بدانیم یا احتمال دوم، به ناچار پیوند و ارتباط این دو را باید روشن کنیم.

گفتیم ذکر چند مقدمه در اینجا لازم است تا این ارتباط و پیوند روشن شود. چهار مقدمه گفتیم؛ یکی این بود که انسان از دو جزء یا سه جزء تشکیل شده است. مقدمه دوم این بود که در بین این اجزاء، اصل روح یا نفس انسانی است؛ منظور از روح همان است که خداوند فرمود «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي». مقدمه سوم هم درباره تعلق نفس به بدن بود که عرض کردیم نفس هم در مقام حدوث به بدن محتاج است - نه در مقام بقاء - و هم در استکمال. در مقدمه چهارم هم چگونگی تصرف و تعامل نفس و بدن را توضیح دادیم.

البته این نکته را از باب تذکر عرض می کنم که وقتی سخن از استکمال نفس و روح به میان می آوریم، تارة منظور استکمال به معنای مجرد تام است؛ یک وقت می گوئیم روح یا نفس برای مجرد تام به این بدن احتیاج دارد. این دیگر فرقی نمی کند کمالات انسانی را بخواهیم اینجا دخالت بدهیم یا نه؛ هر روحی برای مجرد تام محتاج به بدن است؛ چه آدم بد و چه آدم خوب. این یک مسیری است که در حرکت جوهری، نفس یا روح باید طی کند تا به مقام و مرحله مجرد تام برسد. یک وقت منظور ما از استکمال، رسیدن به کمالات انسانی است. در هر صورت نیاز به بدن هست؛ یعنی انسان وقتی که به دنیا می آید، نفس و روح او قوه دستیابی به کمالات انسانی را دارد، اگر بخواهد این قوه به فعلیت برسد و برسد به جایی که از ملائکه هم بالاتر برود، باز با این بدن باید به اینجا برسد؛ بدون این بدن نمی شود.

مقدمه پنجم

به طور کلی نفس انسان دارای قوای متعددی است؛ قوه نباتی و قوه حیوانی دارد، قوه انسانی دارد از یک جهت یعنی یک مراتبی دارد که عرض کردیم از آن تعبیر می کنند به روح نباتی، روح حیوانی و روح انسانی. اینها در واقع همان مراحل است که روح برای مجرد خودش باید طی کند. یک قوایی دارد که با استفاده از آن قوا افعال و ادراکات خودش را انجام می دهد. انسان دو دسته افعال دارد؛ یک سری افعال ادراکی است و یک سری افعال حرکتی است. یک سری کارهایی را انسان انجام می دهد برای درک و فهم و برای آنچه که به ذهن انسان وارد می شود و ورودی های ذهن انسان است. یک سری کارها به

حرکت انسان مربوط می‌شود و افعال حرکتی است. افعال ادراکی یا حرکتی و به بیان دیگر فعل جوانحی یا فعل جوارحی؛ این افعال را انسان چگونه انجام می‌دهد؟ یک قوایی در نفس انسان است که نفس به واسطه آن قوا این کارها را انجام می‌دهد؛ این هم از آن مسائلی است که خیلی محل بحث است که آیا نفس جامع این قواست یا عین این قوا؟ ما قوه عاقله داریم، قوه خیال داریم، قوه وهم داریم، این قوایی که در نفس وجود دارند و هر کدام کآن یک وظیفه و کاری را انجام می‌دهند. قوه عاقله یک کاری انجام می‌دهد؛ قوه خیالیه یک کاری انجام می‌دهد؛ قوه واهمه یک کاری را انجام می‌دهد. آخرینش همین کارهایی است که به ادراکات حسی ما مربوط می‌شود.

بسیاری از حکما معتقدند که نفس یک وجودی غیر از این قواست ولی جامع آنهاست که از این طریق کارهای ادراکی و حرکتی خودش را انجام می‌دهد. ملاصدرا معتقد است که بین نفس و این قوا دوگانگی یا چندگانگی نیست؛ جمله معروف «النفس فی وحدتها کل القوا»، در واقع اشاره به این دارد که نفس یک حقیقتی است دارای مراتب مختلف و این قوا هر کدام یک مرتبه از مراتب نفس محسوب می‌شوند. یعنی نفس در بالاترین و عالی‌ترین مرتبه خودش با قوه عاقله کار می‌کند؛ در مرتبه پایین‌تر با قوه خیال، در مرتبه پایین‌تر با قوه وهم؛ بعد به مرحله ادراکات حسی می‌آید که با همین حواس ظاهری و اعضا و جوارحش کارها را انجام می‌دهد. اما این معنایش آن نیست که نفس چیزی غیر از این قوه‌ها و یا به تعبیر دیگر جامع اینها باشد. نفس یک حقیقت واحد ذو مراتب و وجود تشکیکی دارد و وقتی از مرتبه عالی در یک مرتبه نازل‌تر قرار می‌گیرد، طبیعتاً متناسب با آن مرتبه کارهایش را انجام می‌دهد.

لذا به طور کلی قوای بدنی و جسمانی انسان، همگی از مراتب نفس محسوب می‌شوند.

البته اینجا اشکالاتی مطرح شده از جمله اینکه که چطور می‌شود نفس که یک جوهر مجرد محض است، یک قوه‌اش صرفاً به کارهای مربوط به امور مجرد بپردازد (قوه عاقله)؛ قوه عاقله هیچ ارتباطی با امور حسی و ادراکات حسی انسان ندارد. یک قوه‌اش هم دقیقاً به امور مادی محض مشغول باشد. برخی اشکال کرده‌اند که اگر بگویید نفس فی وحدتها کل القوا، با این معضل چه کار می‌کنید که از یک طرف به عنوان یک موجودی که در یک مرتبه از افعالش صرفاً کار مربوط به مجرد را انجام می‌دهد و در یک بخش صرفاً کارهای مربوط به امور مادی؛ نمی‌تواند در عین وحدت هم جوهر مادی باشد و هم جوهر مجرد. پاسخ‌هایی داده‌اند که این بنابر پذیرش تشکیک و مرتبه‌دار بودن وجود، قابل حل است. مثلاً از باب تشبیه می‌گویند خداوند متعال واجب الوجود و فوق مجرد، یعنی به هیچ وجه با مادون خودش قابل مقایسه نیست؛ اما همان موجود واجب با آن خصوصیات، این عالم همه در محضر اوست؛ یعنی او در این عالم و جزئیاتش و همه ارکان و اجزایش حضور دارد. چطور می‌شود از یک طرف به هیچ وجه سنخیتی با ماده نداشته باشد و از یک طرف هم تا جزئی‌ترین مادیات هم در محضر او باشد. می‌گویند همان مسأله مراتب وجود و تشکیکی وجود بودن، این را حل می‌کند.

حالا صرف نظر از این اشکال، مسأله این است که اگر گفتیم النفس فی وحدتها کل القوا، طبیعتاً این نفس انسانی به هر کجا که بخواهد برسد، هر کاری را که بخواهد انجام دهد، هر فعالیت ادراکی یا حرکتی، بدون این قوا و بدون آن اعضایی که این قوا در آنها اثر می‌گذارند، نمی‌تواند کاری انجام دهد؛ و الا حضورش در عالم ماده و قرار گرفتن در قالب بدن، معنا و مفهومی ندارد. به بدن نیاز دارد هم برای استکمال، یعنی هم برای تجرد و هم برای وصول به غایت قصوای خلقت و مقصد عالی، یعنی سعادت

و قرب به حق تعالی. طبیعتاً اگر بخواهد زبانش را حرکت بدهد، حرکت دادن این زبان اختیارش به دست نفس است؛ و الا این زبان هیچ حرکتی ندارد. بله، یک روح نباتی داریم، یک روح حیوانی داریم و یک روح انسانی، ولی همین روح نباتی و روح حیوانی و روح انسانی در سیطره نفس و آن روح اصلی هستند. این زبان را روح حیوانی حرکت می‌دهد؛ خون از مغز فرمان می‌گیرد و به اینجا می‌آید و در آن فعل و انفعالاتی صورت می‌گیرد و فی الواقع با روح حیوانی این کار انجام می‌دهد؛ ولی این به واسطه روح انسانی است. روح انسانی با واسطه روح حیوانی و آن با واسطه روح نباتی، همه این کارها را انجام می‌دهد. پس سررشته امور دست روح انسانی است؛ همان چیزی که ما می‌گوییم نفس ناطقه. این زبان که حرکت می‌کند، با این وسائط و آن قوایی است که نفس در اختیارش دارد، این مهم است که انسان در چه مرتبه‌ای از چه قوه‌ای استفاده کند. لذا اگر در مرحله تحریک اعضا کاری می‌خواهد انجام شود، باید از طریق آن نفس ناطقه انسانی و با این وسائط باشد.

حال اگر می‌خواهد آن نفس و روح انسانی خودش را کاملاً در مسیر طاعت حق تعالی بگمارد، آیا این ممکن است جز اینکه همه قوای نفس و همه اعضا و جوارح او در این مسیر قرار بگیرد، چه کار باید بکند؟ اینهاست که باید برای هر کدام یک حقی تعریف شود که اگر آن حقوق ادا شود، می‌توانیم بگوییم این حرکات در چهارچوب بندگی کامل نفس انسانی در مقابل خداست.

بعد از اینکه این مقدمات بیان شد، معلوم می‌شود که چگونه نفس انسانی می‌تواند به طور کامل در خدمت طاعت و بندگی خدا باشد. آن وقت اینجا اداء حق اعضا و بیان آنها اهمیت پیدا می‌کند. جمع‌بندی این مقدمات پنج‌گانه را در هفته آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»